

فهرست مطالب

مقدمه دکتر فرشاد مومنی.....	۱۱
پیشگفتار.....	۳۹

روایت بهمن آبادیان

شرح حال بهمن آبادیان.....	۴۶
عوامل فروپاشی از نگاه بهمن آبادیان.....	۴۷
(۱) افزایش درآمدهای نفتی و بی‌انضباطی مالی.....	۴۷
(۲) غفلت از توسعه انسانی و تمرکز بر توسعه فیزیکی.....	۵۱

روایت ابوالحسن ابتهاج

شرح حال ابوالحسن ابتهاج.....	۵۴
عوامل فروپاشی از نگاه ابوالحسن ابتهاج.....	۵۶
(۱) اتلاف منابع ملی در پروژه‌های سرمایه‌گذاری.....	۵۶
(۲) اختلاف با شاه بر سر عایدات نفت.....	۵۸
(۳) انتقادناپذیری شاه.....	۶۰
(۴) اشتباه در هزینه‌کرد عایدات نفتی و زوال سرمایه‌ی اجتماعی.....	۶۰
(۵) نظام انگیزشی فسادپرور در فرادستان.....	۶۲
(۶) استبدادپروری ایرانیان و سیاست‌های غلط توسعه.....	۶۳
(۷) استبداد شاه و متروکه شدن قانون اساسی.....	۶۴
(۸) فساد گسترده در فرادستان.....	۶۶

۶۹.....ضعف نظام تصمیم‌گیری و حکمرانی.....

۷۰.....مبارزه دروغین با فساد.....

روایت علی امینی

۷۴.....شرح حال علی امینی.....

۷۵.....عوامل فروپاشی از نگاه علی امینی.....

۷۶.....(۱) بی‌اعتقادی شاه به اصلاح ساختارها.....

۷۷.....(۲) گسست ساختاری و عدم شایسته‌سالاری.....

۷۷.....(۳) خودکامگی شاه و به‌هم‌ریختگی نهادهای کشور.....

روایت محمد مهدی سمیعی

۸۲.....شرح حال مهدی سمیعی.....

۸۳.....عوامل فروپاشی از نگاه مهدی سمیعی.....

۸۴.....(۱) بی‌اختیاری دولت‌ها در برابر اراده شاه.....

۸۵.....(۲) بی‌توجهی به نهادسازی و اصلاحات نهادی.....

۸۶.....(۳) تناقضات رفتاری شاه.....

۸۷.....(۴) دخالت شاه در امور اجرایی.....

روایت جعفر شریف امامی

۹۰.....شرح حال جعفر شریف امامی.....

۹۲.....عوامل فروپاشی از نگاه جعفر شریف امامی.....

۹۲.....(۱) ناکارآمدی هیئت دولت و نظام اجرایی کشور.....

۹۵.....(۲) بی‌انضباطی مالی.....

- ۳) فقدان شایسته‌سالاری و تضعیف مجلس..... ۹۶
- ۴) دخالت شاه در امور اجرایی کشور..... ۹۸

روایت علینقی عالیخانی

- شرح حال علینقی عالیخانی..... ۱۰۲
- عوامل فروپاشی از نگاه علینقی عالیخانی..... ۱۰۴
- ۱) غفلت از مسائل اجتماعی..... ۱۰۴
- ۲) نظام انگیزشی سفله‌پرور..... ۱۰۸
- ۳) فساد در فرادستان..... ۱۱۲
- ۴) استبداد رای و دخالت در امور جزئی..... ۱۱۵

روایت عبدالمجید مجیدی

- شرح حال عبدالمجید مجیدی..... ۱۲۲
- عوامل فروپاشی از نگاه عبدالمجید مجیدی..... ۱۲۴
- ۱) زوال سرمایه‌های اجتماعی..... ۱۲۴
- ۲) تضاد منافع دولت و ملت..... ۱۲۶
- ۳) بی‌توجهی شاه به نظام برنامه‌ریزی..... ۱۲۷
- ۴) افزایش درآمد نفت و بی‌انضباطی مالی..... ۱۳۰
- ۵) فرار سرمایه در نتیجه‌ی سیاست‌های اقتصادی..... ۱۳۲
- ۶) ناکارآمدی نهادهای کشور..... ۱۳۳

روایت غلامرضا مقدم

- شرح حال غلامرضا مقدم..... ۱۳۶
- عوامل فروپاشی از نگاه غلامرضا مقدم..... ۱۳۷
- (۱) تضعیف قانون اساسی..... ۱۳۸
- (۲) انقلاب سفید و اصلاحات ارضی..... ۱۳۹
- (۳) بی توجهی به هشدار کارشناسان..... ۱۴۰
- (۴) بی اعتقادی شاه به برنامه ریزی و انضباط مالی..... ۱۴۶
- (۵) ناکارآمدی دولت..... ۱۴۸
- (۶) بی توجهی به اولویت‌های اصلی کشور..... ۱۴۹

روایت محمد یگانه

- شرح حال محمد یگانه..... ۱۵۲
- عوامل فروپاشی از نگاه محمد یگانه..... ۱۵۳
- (۱) نقش هویدا در تضعیف دولت و تشدید استبداد شاه..... ۱۵۴
- (۲) بی توجهی به هشدارهای کارشناسی..... ۱۵۶
- (۳) بی توجهی به اولویت‌های اصلی کشور..... ۱۵۹
- جمع بندی..... ۱۶۴
- منابع برای مطالعه بیشتر..... ۱۷۴

مقدمة فرشاد مؤمنى

پدیده‌های تاریخی همواره یکی از مهم‌ترین موضوعات شناخت برای انسان‌ها بوده‌اند و هر روز که بر انبان تجربه‌های تاریخی بشر افزوده می‌شود، ابعاد جدیدی از منزلت معرفت تاریخی در رمزگشایی از سرنوشت بشر، چه در قالب هویت‌های جمعی و چه در قالب هویت‌های فردی پدیدار می‌شود. متفکران بسیار بزرگی مانند ژوزف شومپیتر، داگلاس نورث و سایر نهاد‌گرایان به همراه نظریه‌پردازان مکتب تاریخی آلمان، تاریخ را به مثابه یک محک قابل اعتنا برای شناخت و یک فصل الخطاب در کوشش‌های نظری و مانعی بر هرج‌ومرج‌های فکری و عملی، نیز آزمون‌ها و خطاهای پرهزینه و بدون دستاورد محسوب می‌کنند.

شاید عبارات نمادین شومپیتر در کتاب ارزشمند و از جهاتی بی‌بدیل‌اش، «تاریخ تحلیل اقتصادی»، به اندازه کافی ضریب اهمیت معرفت تاریخی در هریک از عرصه‌های مرتبط با سرنوشت انسان و جامعه را به عالی‌ترین شکل به نمایش درآورده باشد. او در صفحات ۱۰ تا ۱۴ مقدمه‌ای که بر این کتاب نوشته، به صورت نمادین این ایده را مطرح می‌کند که اگر خداوند عمر دوباره‌ای به او اعطا کند و در این عمر دوباره به او اجازه داده شود که تجارب زندگی پیشین را نیز همراه داشته باشد، در پاسخ به این پرسش که با این ملاحظات و مفروضات، در عمر جدیدش چه رشته‌ای را برای پژوهش و کوشش‌های علمی خود انتخاب می‌کند، قاطعانه پاسخ می‌دهد که بازهم اقتصاد؛ تأکیدی که به معنای دقیق کلمه مایه فخر اقتصاددانانی است که

مسئولانه با این حیطة از معرفت بشرى برخوردارند.

او در ادامه، بحث تنوع مباحث ذیل علم اقتصاد را مطرح می‌کند و با علم به گستره و دامنه وسعت‌یابنده علم اقتصاد، در پاسخ به این پرسش که از میان همه این زیرشاخه‌ها، در عمر دوباره‌اش کدام شاخه را انتخاب خواهد کرد، پاسخ می‌دهد مطالعاتش را معطوف به تاریخ اقتصادی خواهد کرد. اهمیت این تاکید آن‌جاست که بررسی‌های این‌جانب از تنوع زیرشاخه‌های علم اقتصاد، نشان می‌دهد امروز در جهان بالغ بر ۱۱۷ گرایش در مقطع دکترا ذیل عنوان کلی مطالعات اقتصادی مورد بحث قرار می‌گیرد.

او در مقام استدلال درباره دلایل وزن بالایی که به اهمیت تاریخ اقتصادی می‌دهد اذعان دارد تاریخ اقتصادی به ما کمک می‌کند بخش اعظم نقایص علم اقتصاد متعارف را از جنبه معرفتی برطرف کنیم؛ از جمله نقص نگاه ایستا به امر اقتصادی در دیدگاه‌های متعارف و یا نقص بسیار بزرگ‌تر نگاه انتزاعی به مقولات اقتصادی و گسستن پیوندهای امر اقتصادی با امور اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و بین‌المللی. نکته بسیار مهمی که شومپیتر در این‌جا مطرح می‌کند این است که مبتنی بر مطالعات و تجربیات شخصی‌اش، ضعف‌های اساسی موجود در تبیین و پیش‌بینی‌هایی که تحت عنوان اقتصاد انجام می‌شود، بیش از آن‌که ناشی از ضعف تکنیکی و فنی باشد، ناشی از نقایص تحلیلی است و این نقایص در عالی‌ترین سطح از طریق تاریخ قابل حل و فصل، جبران و تامین هستند.

این ایده از اهمیت تاریخ و به ویژه تاریخ اقتصادی که نمایان‌گر توانایی این عرصه از معرفت بشری برای برطرف کردن نقایص روش‌شناختی فهم متعارف اقتصادی است، در واقع یک سطح بالاتر از نگاه سنتی به تاریخ قرار می‌گیرد که با واقعیت «گذشته، چراغ راه آینده است» مطرح بوده است و تاریخ را در ابتدایی‌ترین و ساده‌ترین برداشت، به‌عنوان «آینه عبرت» در کانون توجه قرار می‌دهد. به عبارت دیگر، این تبیین از مقولات تاریخی، گامی به جلو در فهم واقعیات حال و آینده محسوب می‌شود. در مقدمه درخشان شومپیتر بر کتاب یاد شده، نکات مهم و اساسی دیگری

هم مطرح می‌شود؛ مانند این بحث که مطالعه تاریخ به تعبیر او، در برابر پیش‌فرض مهم "رفتارهای مشابه" در قلمرو علوم انسانی قرار می‌گیرد و به تعبیری که بسیار با دقت و از نگاهی توسعه‌گرا وضع شده، شومپیتر این ایده را مطرح می‌کند که مطالعه تاریخ، امکان درک تفاوت رفتارها را فراهم می‌سازد. به عبارت دیگر، او یک نکته درخشان را مورد توجه قرار می‌دهد که از دو نگاه حدی مبتنی بر جهان‌شمول‌پنداری قواعد حاکم بر رفتارهای بشری یا مبتنی بر استقرای محض رفتارها فراتر می‌رود و قادر به ترکیب خردمندانه تفاوت‌ها و تشابه‌ها در فهم قانونمندی‌های حاکم بر رفتار فردی و جمعی است. او در واقع این بحث مهم روش‌شناختی را نیز مطرح می‌کند که مشاهده تاریخی خصلت فرارشته‌ای دارد و از طریق برجسته‌کردن ویژگی‌های نهادی و اجتماعی رفتار اقتصادی این امکان را فراهم می‌آورد که بده‌بستان‌های میان عوامل اقتصادی و غیراقتصادی بهتر درک شود و این در حالی است که در چارچوب آموزه‌های اقتصاد مرسوم، با فرض ثبات سایر شرایط، این بده‌بستان‌های بسیار مهم، به کلی نادیده گرفته و از ساحت معرفت بشری حذف می‌شوند.

علاقه‌مندان به این نکته‌های روش‌شناختی را دعوت می‌کنم که در صورت تمایل، به بحث‌های روش‌شناختی در فصل مقدماتی کتاب درخشان دکتر مسعود چلپی «جامعه‌شناسی نظم» مراجعه کنند؛ جایی که او با بهره‌گیری از طرز نگاه پارسونزی به امر اجتماعی، نشان می‌دهد این بده‌بستان‌ها و تعاملاتی که میان وجوه مختلف حیات جمعی بشر وجود دارد و به‌صورت اعتباری و قراردادی در ساحت‌های مختلف معرفت بشری از هم تفکیک شده‌اند، چگونه حتی در حیطه‌های منتزع شده هم بخش بزرگی از واقعیات را از دایره دید پژوهش‌گران بیرون قرار داده است. به این ترتیب بحث‌های ارزشمند مطرح‌شده در این کتاب نیز درک بهتر و جامع‌تری از منزلت تاریخ در فهم واقعیات‌ها و بایسته‌های گذشته، حال و آینده به دست می‌دهد.

بدون تردید اما می‌توان ادعا کرد پیش‌بردهایی که مکتب نهادگرایی در

زمینه فهم معرفت تاریخی و ابعاد اهمیت آن ایجاد کرده، منحصر به فرد و تا امروز بی‌بدیل محسوب می‌شود. داگلاس نورث در صفحه ۱۴۱ کتاب ممتازش «ساختار و دگرگونی در تاریخ بشری» تصریح می‌کند: نگاه نئوکلاسیکی به امر اقتصادی که یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های روش‌شناختی‌اش خصلت غیرتاریخی صورت‌بندی‌های مسائل اقتصادی است، باعث شده بازارگرایی قابلیت توضیح و تبیین بیش از چهار پنجم تاریخ بشر را نداشته باشد. او در فصل اول این کتاب می‌گوید هر قدر آزمون‌های قطعی تبیین‌های گذشته اقتصاد ممکن نباشد، به همان اندازه می‌توان انتظار داشت که تبیین‌های رقیب در کنار یکدیگر وجود داشته‌باشند تا در خدمت تجویزهای متنوع و متعارض امروزی باشند. و این همان نکته‌ای است که به وضوح در مقام صورت‌بندی ابعاد اهمیت معرفت تاریخی مطرح شده است. اما شاه‌بیت نورث در این کتاب، این نکته است که می‌گوید تاریخ می‌تواند خاتمه‌دهنده اختلاف‌نظرها و دیدگاه‌ها و مانعی در مقابل هرج‌ومرج فکری و عملی باشد. او می‌گوید: تحلیل‌گر نهادی باید مطالعه تاریخ را در مرکز مطالعات اقتصادی خود قرار دهد زیرا این رویکرد نه تنها روشن‌گر عوامل کلیدی و مهم و در عین حال متغیری است که توسط اقتصاددانان ثابت فرض می‌شود، بلکه محدودیت‌هایی که در آن فرایند و تصمیم‌گیری وجود دارد، ریشه در گذشته دارند و با شناخت راه‌ها و شیوه‌هایی که این محدودیت‌ها را رشد داده‌اند، می‌توان درک روشن‌تری نسبت به مجموعه انتخاب‌ها و محتوای نهادی ویژه‌ای که الگوهای اقتصادی در درون آن چارچوب مصداق ندارد را یافت.

به این ترتیب این عبارات که از صفحه ۲۹ کتاب مزبور برداشت شده، به وضوح نشان می‌دهد از دیدگاه نهادی، مطالعه تاریخ موجب فهم عمیق‌تر از قیدهای رسمی و غیررسمی موجود بر سر راه انتخاب‌های امروز جوامع و افراد شده و از آن‌ها پرده برمی‌دارد. این‌گونه است که او مهم‌ترین دریچه برای اعتلای فهم نهادی از پویایی‌های عملکرد اقتصادی و اجتماعی را توسل به تاریخ اعلام می‌کند. البته نورث در مقام صورت‌بندی دقیق‌تر، وارد جزئیات بیشتری هم می‌شود که برای پرهیز از تفصیل، از بیان آن

خودداری می‌کنم و علاقه‌مندان را به مطالعه مقاله مهم و درخشان نورث در سال ۲۰۰۳ با عنوان «فهم فرایند تحول اقتصادی: محدودیت‌های نهادی موجود بر سر راه تغییر اقتصادی» دعوت می‌کنم. البته بدیهی است که یک عرصه معرفتی با چنین عظمت و قابلیت‌هایی، با محدودیت‌های جدی هم مواجه باشد که در واقع حکایت از این دارد که کسب معرفت علمی از پدیده‌های تاریخی با چه دشواری‌هایی روبه‌روست و بنابراین پژوهش‌گران منصف و خردمند، باید در کوشش‌های خود به این محدودیت‌ها که مورد تایید تاریخ‌دانان و جامعه‌شناسان و فلاسفه علم و... هم بوده، توجه کنند؛ آن‌ها به ما تذکر می‌دهند که در مطالعات تاریخی، صحبت از چیزی است که امروز وجود ندارد و بنابراین با دشواری‌های بسیار جدی در زمینه تعلق شناخت علمی از آن موضوع روبه‌رو هستیم چون ناگزیر این تردید بزرگ مطرح می‌شود که آن‌چه تحت عنوان یافته علمی تاریخی حاصل شده است، چقدر بازتاب ذهن پژوهش‌گر است و چه میزان بازنمایی یک واقعه تاریخی است. این مسأله حتی در حیطه ابزار شناخت تاریخی هم موضوعیت دارد به واسطه این‌که ما با بحران معنی‌دار در زمینه انبوه داده‌های غیرقابل دسترس روبه‌رو هستیم. از جنبه‌های دیگر روش‌شناختی هم مسائل مهمی چون «دشواری‌های برقراری انس با پدیده‌های تاریخی» یا «بحران استنباط واحد از مفاهیم» یا «بحران صورت‌بندی نظری مسائل بر اساس دیدگاه‌های متفاوت» وجود دارد که به شکل مبسوط در کتاب‌های تخصصی روش‌شناسی تاریخی مطرح شده است. در این زمینه هم علاقه‌مندان را به مطالعه یکی از جامع‌ترین و در عین حال قدیمی‌ترین آثار تالیفی در میان ایرانیان معاصر یعنی کتاب درخشان «تاریخ چیست» مرحوم رشید یاسمی دعوت می‌کنم.

بدیهی است وقتی در مطالعات تاریخی، تمرکز روی تاریخ شفاهی قرار می‌گیرد، این اتفاق نظر وجود دارد که این رشته از تاریخ، به‌طور نسبی از محدودیت‌های بسیار جدی‌تری در مقایسه با گونه‌های دیگر تلاش علمی برای شناخت و تبیین تاریخ، رنج می‌برد.

مهم‌ترین نقص این رویکرد به تاریخ، اتکای غیرمعارف و صرف به

فرد است که به این واسطه، محدودیت‌ها، کاستی‌ها و شبهات بسیاری را دامن‌گیر روایت تاریخی می‌کند. نگاه جانب‌دارانه و خودمحور به رویدادها و تحلیل حوادث از این منظر، مشهودترین نقص رویکرد تاریخ شفاهی است که وقتی به عنوان ابزاری برای متهم کردن دیگران و تبرئه خود هم مورد استفاده قرار بگیرد، پیچیدگی‌های بسیار بیشتری می‌یابد و البته نقایصش نیز صدچندان می‌شود. بنابراین گرچه ابعاد خارق‌العاده اهمیت معرفت تاریخی را مد نظر داریم، باید حتما نسبت به محدودیت‌های آن هم تامل کافی داشته باشیم و خود را به نحو بایسته‌ای مجهز کنیم تا خطاها را به حداقل برسانیم.

نکته بسیار مهم دیگری که در ادامه این مسأله حائز اهمیت بسیاری است و جا دارد درباره آن هم کارهای بسیار جدی‌تر و عمیق‌تری در کشور شاهد باشیم این است که پدیده انقلاب‌های اجتماعی، جز نابالغ‌ترین عرصه‌های معرفت بشری محسوب می‌شوند و با وجود تلاش‌های ارزشمند و متعدد متفکران و متخصصان پدیده انقلاب، پیچیدگی‌های آن به حدی است که شاهدیم در هر انقلاب اجتماعی جدید، بخش‌های بزرگی از نظریه‌پردازی‌های قبلی درباره این پدیده به چالش کشیده می‌شود. این مسأله از هر دو زاویه‌ای که تلاش شده افق‌های فهم انسانی از انقلاب‌های اجتماعی را گسترده‌تر سازد، قابل مشاهده است؛ هم در صورت‌بندی دلایل و عللی که به چرایی فروپاشی نظم قبلی می‌پردازد و هم در توضیح چگونگی شکل‌گیری تغییرات اجتماعی رادیکال، هنوز پرسش‌های بی‌شماری بی‌پاسخ مانده است. بخش بزرگی از سوءتفاهم‌ها و سوءبرداشت‌هایی که درباره گذشته و حال هر جامعه‌ای پدیدار می‌شود و داورهای مختلف و متفاوتی را شکل می‌دهد، به همین پیچیدگی‌ها و محدودیت‌ها بازمی‌گردد. این مسأله هنگامی که به کشوری با قدمت ایران مربوط می‌شود، هم به اعتبار جایگاه ژئواستراتژیک ایران و هم به اعتبار تحولات پی‌در‌پی و پرشمار تاریخش، طبیعتاً پیچیدگی‌های صدچندانی می‌یابد. این در حالی‌ست که می‌توان گفت در میان ایرانیان کمتر شاهد اعتنای بایسته‌ای به رمزگشایی از دلایل بروز تحولات تاریخی و به ویژه انقلاب‌های اجتماعی هستیم و به‌طور

نسبی، پژوهش‌گران کمتری به مطالعات عمیق در این حوزه علاقه نشان می‌دهند که بر ابعاد اهمیت و ضرورت ژرف‌نگری در تاریخ ایران می‌افزاید. ایران جز معدود کشورهای جهان به حساب می‌آید که شاهد یک انقلاب به نسبت فراگیر اجتماعی در ربع ابتدایی قرن بیستم بوده و یک انقلاب به مراتب فراگیرتر اجتماعی را هم در ربع پایانی قرن بیستم تجربه کرده است و البته در سال‌های میانی این قرن هم یک جنبش فراگیر دیگر را شاهد بوده که با عنوان نهضت ملی‌شدن نفت شناخته می‌شود. از این منظر نیز می‌توان باردیگر هم اهمیت افزودن بر معرفت تاریخی و هم ضرورت واکاوی دلایل بروز تحولات اجتماعی پرشمار طی یک قرن در ایران را مورد تاکید قرار داد.

تا جایی که به مسأله برآمدن و فروریختن رژیم پهلوی مربوط می‌شود، ما با مشکل دیگری هم مواجه‌ایم که شاید به طور نسبی در ایران جدی‌تر از دیگر مطالعات تاریخی برای رمزگشایی از سرنوشت یک کشور دیگر باشد، و آن پدیده مهم این است که در هر تغییری که به ویژه پس از موج اول انقلاب صنعتی در نظم سیاسی ایران رخ داده است، شاهد اصرار افراطی در دست‌کاری واقعیت‌های نظم پیشین هستیم. به عبارت دیگر، مشاهده می‌کنیم که علاقه‌مندان و طرف‌داران نظم جدید، تلاش مجدانه‌ای کرده‌اند که مشروعیت و هویت خود را از قلب عامدانه واقعیات نظم قبلی کسب کنند. از این زاویه، تقریباً همه متخصصان تاریخ ایران، نسبت به «پهلوی‌زدگی» دانسته‌های ما از رژیم قاجار هشدار می‌دهند. مستندات پرشماری وجود دارد که نشان می‌دهد رضاخان پهلوی چگونه عامدانه و مصرانه می‌خواست به تاریخ‌نگاری اسلاف قاجاری خود جهتی تحقیرآمیز و تنفربرانگیز بدهد. بنابراین در دوره پس از رژیم پهلوی نیز ما در معرض تکرار این مسأله قرار داریم و بنابراین یک پژوهش‌گر منصف و حقیقت‌کاو باید نسبت به وجود چنین محدودیت‌هایی هم توجه داشته باشد.

از این منظر شاید بتوان گفت امکان دست‌کاری واقعیت‌های دوره پهلوی، به طور نسبی، کمتر از دوره‌های پیش از آن است که علتش،

شکل‌گیری نهادهای مدرن مانند سازمان برنامه‌بودجه در این دوره است که گزارش‌های کارشناسانه از ارزیابی عملکردهای دوره‌ای منتشر می‌کرده‌اند. نیز به اعتبار کار بزرگی که گروه مشاوران فرانسوی «ست»، و شریک ایرانی‌اش که با عنوان گزارش‌های «ستیران» شناخته می‌شود، انجام داده‌اند، هم‌چنین وجود گزارش‌های مرکز آمار یا بانک مرکزی و دیگر داده‌ها و آمار و گزارشات رسمی منتشرشده در آن دوره، امکان قلب واقعیت‌ها کمتر و امکان داورهای واقع‌بینانه و منصفانه از دوره پهلوی بیشتر شده است. البته لازم می‌دانم از ابتکار بسیار ممتاز زنده‌یاد انور خامه‌ای نیز به نیکی یاد کنم. او در کتاب درخشان «اقتصاد بدون نفت»، هنگامی که به بررسی کارنامه عملکرد زنده‌یاد دکتر مصدق می‌پردازد، تحلیل‌های خود را عمدتاً متکی بر آمارها و گزارشاتی ارائه می‌دهد که در دوره اوج قدرت محمدرضا پهلوی منتشر شده بود. خامه‌ای استدلال بسیار جذابی را در این زمینه مطرح می‌کند با این مضمون که محمدرضا شاه تا آخرین روزهای حیاتش، کینه خود از مصدق را حفظ کرده بود و بنابراین می‌توان با قاطعیت گفت در گزارش‌های منتشر شده از عملکرد آن دوره، هیچ انگیزه‌ای برای بزرگ‌نمایی دستاوردهای دوره مصدق وجود نداشته است. به این اعتبار، آن داده‌های آماری را می‌توان به عنوان حداقلی از واقعیتی در نظر گرفت که دشمن مصدق هم بدان اذعان داشته است.

از این زاویه، علاوه بر گزارش‌های اقتصادی سالانه بانک مرکزی و گزارش‌های دوره‌ای سازمان برنامه، گزارش‌های موجود درباره ارزیابی برنامه‌های میان‌مدت، اسناد پشتیبان برنامه اجرانشده ششم توسعه پیش از انقلاب اسلامی و همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، مجموعه گزارشات ستیران به‌ویژه برای به دست‌دادن تصویری کمابیش واقعی از وضعیت اجتماعی و اقتصادی دوره پهلوی دوم، اسنادی ارزشمند و قابل اعتنا و استفاده محسوب می‌شوند.

با همه این ملاحظه‌ها، میان آن‌چه که به عنوان داده‌های تاریخ در ایران فراهم می‌شود با آن‌چه بایسته است، همچنان شکاف‌های بزرگی وجود

دارد که باید مدنظر قرار گیرد. به گمان من، چه در مورد دوره پهلوی و چه هزاره‌های دورتر تاریخ ایران، اگر آثار مستشرقین و آکادمیسین‌های علوم شوروی سابق، ماموران و سفیران انگلیس و... وجود نداشت و آگاهی‌های ما از کل تاریخ ایران منحصر به کارهای درون سرزمینی می‌شد، شاهد نقصان فاجعه‌بار دانش تاریخی می‌بودیم. در این جا به‌طور ویژه باید از محمدرضا نفیسی تمجید کنم که اثری ابتکاری و تا امروز منحصر به فرد را درباره عملکرد اقتصادی دوران پهلوی فراهم کرد و جای دریغ و تاسف است که او با این استعداد خارق‌العاده‌ای که در کتاب ممتاز «سیر اندیشه اقتصادی در ایران عصر پهلوی» نشان داده، این پروژه مطالعاتی را متأسفانه ادامه نداده است. امید که این پیام توأم با دریغ به وی ابلاغ شود و شاهد ادامه عمق‌بخشی به آن کار باشیم.

امروز به مدد نوآوری اندیشه‌ای و نظری فوق‌العاده‌ای که نهادگرایان تاریخی و به ویژه ممتازترین‌شان، داگلاس نورث، فراهم کرده‌اند، منزلت کاری که نفیسی انجام داده برای ایران و ایرانیان بهتر قابل درک است. نورث در کتاب «نهادها، تغییرات نهادی و عملکرد اقتصادی» به شکلی بدیع این گزاره را طرح می‌کند که رقابت بین شرکت‌ها و رقابت میان کشورها، شکل تجسدیافته رقابت میان اندیشه‌هاست و بنابراین واکاوی تاریخ از منظر اندیشه‌های اداره اقتصاد و جامعه، یک حیطة معرفتی بسیار حائز اهمیت است و باید با تاسف گفت که به‌خصوص در باره رژیم پهلوی، اثر مقدماتی محمدرضا نفیسی، تا امروز همچنان به‌عنوان اثری یگانه خودنمایی می‌کند و بنابراین باید اظهار امیدواری کرد که هم آن پروژه سرانجام مطلوب یابد و هم درباره دوران پس از انقلاب، این زاویه از مسأله مورد واکاوی و مطالعه قرار بگیرد.

پیش‌تر به محدودیت‌های خاص مطالعات تاریخی در رسته تاریخ شفاهی اشاره کردم اما لازم است اذعان کنیم که به واسطه خلأها و کاستی‌های بی‌شماری که در زمینه فهم فراز و فرودهای تاریخی در کشورمان وجود دارد، آن‌چه تحت عنوان تاریخ شفاهی در زمینه مسائل پیش و پس از انقلاب

منتشر شده، آثاری مغتنم و بسیار ارزشمند است و اگر محدودیت‌های آن مورد توجه قرار گیرد، می‌تواند بسیار به کار آید. یکی از ارزشمندترین تلاش‌ها در این زمینه، پروژه تاریخ شفاهی دانشگاه هاروارد است که با وجود همه خطاها و جانب‌داری‌ها، محدودیت‌ها و ملاحظات آن که در زمینه تاریخ شفاهی وجود دارد، می‌تواند با قاطعیت آن را گنجینه‌ای از اطلاعات و آگاهی‌های ارزشمند دانست که وجودش هزاران بار بر فقدانش ارجحیت دارد. این مجموعه به سهم خود می‌تواند بسیاری از گره‌های تاریخی را باز کند و افق‌های قابل اعتنایی را هم فراروی پژوهش‌گران قرار دهد، گرچه در کمال تأسف، بخش اعظمی از آن‌چه تحت عنوان تاریخ شفاهی هاروارد منتشر شده، و بخش بزرگی از آن‌چه در داخل و خارج از کشور منتشر شده، در مقام توصیف باقی مانده و هنوز جای خالی بحث‌هایی در مقام تحلیل که به استخراج تجویزهای کاربردی بیانجامد، خودنمایی می‌کند. تأسف‌بارتر این‌که برجسته‌ترین آثار در این زمینه‌ها توسط غیرایرانی‌ها انجام شده است و تلاش‌های محققانی مانند جان فوران و دیگران، از قفل‌شدگی‌های حیرت‌انگیز چند سده اخیر تاریخ این مرز و بوم حکایت دارد. امید که این انزوا و در حاشیه قرار داشتن معرفت تاریخی به اعتبار فهم ارتقا یافته ما از لزوم استفاده از چنین ابزاری به عنوان مخزن‌الاسرار پدیده‌های تاریخ ایران پایان یابد.

کتاب حاضر که به همت دکتر رسول رئیس‌جعفری فراهم آمده، واجد نکات و امتیازات قابل اعتنایی است که هر کدام می‌تواند افق‌های جدیدی برابر پژوهش‌گران تاریخ اقتصادی معاصر ایران بگشاید. امتیاز برجسته این اثر این است که رئیس‌جعفری تلاش کرده از میان همه کسانی که در پروژه تاریخ شفاهی هاروارد مورد تحقیق و مصاحبه قرار گرفته‌اند، بر افرادی متمرکز شود که مسئولیت‌های کلیدی در امور اقتصادی ایران در دوره پهلوی برعهده داشته‌اند و یا کارشناسان ممتازی در دستگاه‌های مرتبط بوده‌اند.

آن‌چه درباره این کتاب می‌توان مطرح کرد، سه رکن دارد؛ رکن اول

نکته‌های مهم و خاصی است که هر یک از این مسئولان مطرح کرده‌اند. رکن دوم وجوه عموماً تکرارشونده و عناصر مشترکی است که در این گفت‌وگوها به چشم می‌خورد و به انحاء گوناگون بیان شده یا مورد اشاره قرار گرفته‌اند. رکن سوم هم برجسته‌سازی مجموعه‌ای از نکات و اشارات است که بسیار اهمیت دارد اما به اعتبار محدودیت‌های مترتب بر تاریخ شفاهی، به صورت بایسته مورد بحث و موشکافی قرار نگرفته‌اند.

اگر بخواهیم از موضع نکته اول بحث را ادامه دهیم و از منظر کسانی که دستی هم بر ساحت نظری و هم بر ساحت عملی داشته‌اند و آن دوره را به قضاوت نشسته‌اند، نکاتی را برجسته کنیم، باید به ترتیب این مسائل را مدنظر قرار دهیم:

بهمن آبادیان درباره جهش بی‌سابقه کوتاه‌نگری به مثابه یک رویه نظام‌وار و نهادمند پس از شوک اول نفتی در کل فرایندهای تصمیم‌گیری و تخصیص منابع، دقت‌های عالی و کم‌نظیری داشته است. البته علاقه‌مندان می‌توانند برای ردگیری بنیان‌های نظری این مسأله، به مقاله پیش‌گام حسین مهدوی، با عنوان «دولت رانتی» مراجعه کنند که در سال ۱۹۷۰، یعنی چند سال قبل از وقوع شوک اول نفتی به رشته تحریر درآمده است. البته پدیده کوتاه‌نگری که یک مسأله بسیار ریشه‌دار، عمیق و پرعارضه است، متأسفانه تا سال‌های امروزی هم تداوم داشته و قابل اعتناست و به عنوان یک موضوع ارزشمند که می‌تواند در دستور کار بحث‌ها و کاوش‌های عمیق‌تر قرار بگیرد، هم‌چنان مطرح است.

نکته دومی که آبادیان آن را برجسته می‌کند، تصریح به مداخله نظامیان در اقتصاد و نافرمانی مطلق آنان از نظام برنامه‌ریزی کشور، بی‌بندوباری مالی و ریخت‌وپاش‌های نامتعارف آنان به اعتبار ارتباط مستقیم‌شان با شخص پادشاه است. از دل این نکته‌سنجی‌ها، عبرت‌های بی‌شماری برای اداره بهتر اقتصاد ایران در آینده قابل استخراج است و باید امیدوار بود از این منظر هم اهل نظر و کسانی که اهلیت حرفه‌ای دارند، خلأهای عمیق معرفتی موجود در اندیشه توسعه‌ی ایرانی را مورد توجه قرار دهند.

نکته سوم در ایده‌های آبادیان، تمرکز و تاکیدش بر غیرپاسخ‌گو بودن شرکت‌های دولتی است که عارضه‌ای هم‌چنان متداوم است و نظام مدیریت توسعه ملی ما از آن رنج می‌برد، تا جایی که گزارش منتشرشده دیوان محاسبات در سال ۱۳۹۸، شدت و اهمیت نقش شرکت‌های دولتی در نابسامانی اقتصاد را از طرفی و در حاشیه قرار داشتن این مباحث را از طرف دیگر، نمایان می‌کند. برای اهل نظر، اشاره به موضوع شرکت‌های دولتی و فعالیت آنان به مثابه حیات خلوت اصحاب قدرت و ثروت، کفایت می‌کند. کافی است در نظر داشته باشیم که تا امروز سهم آنان از تولید ناخالص داخلی، هم‌چنان در حدود ۶۰ درصد باقی مانده است. این وزن و اهمیت و میزان دخالت در اقتصاد، در کنار آن حجم از غفلت و بی‌اعتنایی به اهمیت شرکت‌های دولتی در جهت‌دهی به فرایندهای بودجه‌ریزی و تخصیص منابع، می‌تواند موضوع پژوهش‌های بسیار مهم و راه‌گشا و نقطه عزیمتی برای اصلاح رویه‌های موجود باشد. آبادیان در روایتش از وضع اقتصاد ایران در دهه ۱۳۵۰ تصریح دارد که شرکت‌های دولتی در حالی حاضر به پاسخ‌گویی نبودند که بین ۷۰ تا ۸۰ درصد منابع سازمان برنامه را می‌بلعیدند.

نکته بسیار مهم دیگر در سخنان او، مسأله‌ای است که این‌جانب نیز بالغ بر ۲۵ سال پیش به نوعی در کتاب «علم اقتصاد و بحران در اقتصاد ایران» مطرح کردم و به‌گونه‌ای دیگر مورد اشاره محمدعلی همایون کاتوزیان در کتاب ارزشمند «اقتصاد سیاسی ایران» قرار گرفته و آن عبارت است از این نکته که در فرایندهای تصمیم‌گیری و تخصیص منابع، میان صورت و ظاهر امور و محتواهای آن، شکاف بزرگی وجود داشته است. کاتوزیان این مسأله را به ویژه در مورد دوره رضاشاه برجسته می‌کند و نشان می‌دهد بخش اعظم منابعی که صرف امور نظامی می‌شد، در سند بودجه ذیل عنوان‌های دیگر می‌آمده است تا به نوعی رقم واقعی تخصیص‌یافته به امور نظامی مکتوم بماند. آبادیان هم درباره ظاهر و باطن واردات کالاهای سرمایه‌ای در دهه ۵۰، به این نکته اشاره دارد که در فهرست واردات، ظاهراً کالای

سرمایه‌ای که مشخصه کشورهای توسعه‌گراست داخل کشور می‌شد اما در واقع این واردات، چیزی نبود جز بده‌بستان‌های اصحاب قدرت و ثروت با طرف‌های خارجی که بدان‌ها وابستگی داشتند و بخش اعظم این کالاها با هدف دریافت سهم رشوه این افراد، وارد می‌شد و بنابراین بدون استفاده و بلامصرف هم ماندند و از بین رفتند. من هم در کتاب خود «علم اقتصاد و بحران در اقتصاد ایران» به نکاتی چند از این دست اشاره کرده‌ام که برای علاقه‌مندان به پژوهش‌های ژرف‌تر، قابل بهره‌برداری است.

ابوالحسن ابتهاج هم در سخنان خود مواردی را مطرح کرده که هر کدام اهمیت و قابلیت پژوهش‌های مستقل را برای رمزگشایی از طول و عرض سیطره مناسبات رانتی بر همه امور ما، دارند. ابتهاج همانند حسین فردوست به اصرار افراطی بر اجرای پروژه‌های بزرگ اشاره دارد که ویژگی اصلی‌شان کسب سهم رانت افراد ذی‌نفوذ همراه با اتلاف وسیع منابع بود. نکات مورد اشاره ابتهاج درباره این لقمه‌های گلوگیر و مشروعیت‌سوز، حاوی درس‌های آموزنده برای بهره‌برداری امروز ماست.

ابتهاج دقت‌نظر خاصی درباره رابطه مناسبات استبدادی با کژکارکردی قوه قضائیه داشته است و نشان می‌دهد چگونه با افزایش گستره و عمق استبداد، استقلال و بی‌طرفی قوه قضائیه زائل شد و این امر چه آثار شومی بر تحمیل عقب‌ماندگی، انزوای سرمایه‌های انسانی و بازشدن راه سلطه بیگانگان بر ایران داشت. متفکران بزرگ توسعه‌مانند نورث، ویلیامسون، کوز و استیگلیتز بحث‌های بسیار روزآمدتر و به لحاظ نظری باپشتوانه‌تری در این زمینه مطرح کرده‌اند که بر اهمیت دقت نظر ابتهاج به این مشکل در چند دهه پیش می‌افزاید. استاد ارجمند، علی رضاقلی نیز به عنوان یکی از پژوهش‌گران ممتاز مطالعات تاریخی و نظری توسعه در ایران، با برجسته‌کردن تجربه‌هایی از دوران سلطه مغولان به ویژه با استفاده از کتاب ارجمند تاریخ مبارک‌غازانی، بر مخاطرات عدم استقلال نهاد قضایی تأکید دوباره گذاشته و به اعتبار شرایط ایران، در این زمینه افق‌گشایی‌های منحصر به فردی کرده‌اند.

آخرین نکته مهم در سخنان ابتهاج، نقدی است که او بر نظام پاداش‌دهی اقتصادی و اجتماعی وارد می‌داند؛ این که در چهارچوب این نظام پاداش‌دهی اجتماعی، نه فقط مستبد به عنوان یک فرد بلکه کل نظم اجتماعی، ما را از علم‌محوری دور می‌کند. او به وضوح این نکته را برجسته می‌کند که گرچه بنا بر ادعا خودش، حتی یک پروژه را هم بدون بررسی آغاز نکرده، توسط همه کسانی که با او در ارتباط بوده‌اند مورد تمسخر قرار گرفته که «کار ابوالحسن ابتهاج، مطالعه است و بس» و از این منظر دانایی‌محوری را تخطئه می‌کرده‌اند. چنین برخوردهایی، نوعی سرویس‌دهی به بازتولید مناسبات استبدادی و تداوم دوره‌های باطل توسعه‌نیافتگی هم می‌تواند تلقی شود.

علی‌امینی بر نقش سفله‌پروری در ایجاد گسیختگی سیستمی و از کارافتادگی سیستمی تمرکز دارد یا به بیان دیگر، این مهم‌ترین نکته در سخنان اوست. این بحث بسیار قابل‌اعتنایی است که به‌ویژه توجه گروه مشاوران هاروارد را هم (که در سال‌های پایانی دهه ۱۹۳۰ برای ارائه مشورت‌هایی در زمینه طراحی یک برنامه جامع توسعه به ایران آمده بودند) به خود جلب کرده است. برای نمونه شواهدی که «تاس مک‌لئود» در کتاب «برنامه‌ریزی در ایران» در زمینه برجستگی نقش افراد بی‌مایه و سفله در به نتیجه نرسیدن کوشش‌های توسعه‌ای گردآوری کرده، می‌تواند یک ابزار بسیار ارزشمند باشد برای دنبال کردن این مسأله بسیار بنیادی که تا امروز هم گرفتاری‌های پرشمار و پس‌افتادگی‌های فاجعه‌سازی را برای کشور ما به همراه داشته است.

محمد مهدی سمیعی در کنار نکته‌های مشترک بسیار مهمی که در زمینه عوامل فروپاشی رژیم پهلوی در قیاس با سایر هم‌فکران و هم‌کاران خود مطرح کرده، روی نکته بسیار مهمی دست گذاشته که امروز دست‌مایه کارهای بسیار ارزنده و سطح بالا شده است. او بر روی فقدان ترتیبات نهادی پیش‌بینی‌پذیرکننده امور، به مثابه یکی از مهم‌ترین موانع توسعه در ایران، بحث می‌کند که به نظر می‌رسد گونه ریشه‌دار و قدیمی آن را می‌شود در آثار بزرگان ادب ایران هم جست‌وجو کرد و البته در میان آن‌ها،